



اگرچه ما قائل به این هستیم که هر ۱۴ معصوم نور واحد هستند و سیری که طی می‌کنند سیر یک انسان ۲۵۰ و اندی ساله است اما رحلت هر امامی و جانشین شدن امام بعدی عملاً به دلیل تغییر جایگاه در نگاه جامعه تغییراتی را در تاکتیک‌های حرکت ایجاد می‌کند

را هم که گرفته بودند تک تک می‌آورند، او توبیخ می‌کند و آنها را هم در همان جا می‌کشد. سپس شروع می‌کند راجع به امام موسی بن جعفر صحبت کردن که «ولله ما خرج حسین الآ عن امره» حسین بن علی خارج نشده مگر به امر او «و لتبیح الآ محبته» جز محبت او را دنبال نمی‌کند «لآته صاحب الوصیه فی هذا البیت» او در این خاندان صاحب الوصیه است «قتلتی الله ان ابقیت علیه» خدا من را بکشد اگر او را زنده بگذارد. در اینجا بعضی از نقل‌ها هست که در کتب این طاووس نقل شده است. در اینجا ابویوسف همان قاضی معروف شاگرد ابوحنیفه وسط می‌آید و می‌گوید: «یا امیرالمؤمنین اقول عن اسکت» حرف بزنم یا ساکت باشم؟ می‌گوید: خدا من را بکشد اگر موسی بن جعفر را عفو کنم و اگر نبود چیزهایی، مهدی عباسی از منصور نقل می‌کرد و راجع به جعفر بن محمد شنیدم و راجع به فضل آشکار و دین و علم و فضل او و حرف‌هایی که از صفاح راجع به تعظیم جعفر شنیدم، قبر او را هم نبش می‌کردم و او را هم به آتش می‌کشیدم. ابویوسف می‌گوید: قسم می‌خورد که همه زن‌هایم طلاق داده شده باشند، همه بنده‌های من عتق شوند و همه مال من صدقه شود «إن کان مظهر موسی بن جعفر خروج» اعتقاد او

به خروج نیست و به این سو هم نرفته و احدی از اولاد او هم این فکر را ندارند و بعد برای هادی توضیح می‌دهد که اینها زیدیه هستند و زیدیه این‌طور هستند و از زیدیه فقط همین یک تکه مانده بودند که تو همه را کشتی و با این توضیحات او غضب هادی عباسی آرام می‌شود. بعضی نقل‌ها هم می‌گویند: غضب او آرام نمی‌شود و ظاهراً هادی همچنان قصد قتل امام را داشته است. در نقل هست که علی بن یقظین خطاب به امام موسی بن جعفر نامه می‌نویسد و خبر می‌دهد که اوضاع چطور است و هادی تصمیم به چه کاری دارد. می‌گویند: امام اهل بیت و شیعیان خود را جمع می‌کنند و می‌فرمایند: نظر شما چیست؟ می‌گویند: خوب است که شما یک مدت از این جبار دور شوید و خود را مخفی کنید چون از شر او ایمنی نیست و او ممکن است که با شما دشمنی کند. امام موسی بن جعفر لبخندی می‌زنند و شعری می‌خوانند که از شعر برمی‌آید که قبل از اینکه او بخواهد کاری بکند، خودش صدمه خواهد خورد. پیش‌بینی می‌کنند که اولین نامه‌ای که از عراق بیاید خبر از مرگ موسی بن مهدی است. خبر می‌دهد که من شب، جدم رسول خدا را در خواب دیدم و از موسی بن مهدی به او شکایت کردم و کارهایی را که او با

اهل بیت کرد را گفتم. پیامبر فرمودند که خداوند برای موسی المهدی بر تو سبیلی نگذاشته است یعنی کاری نمی‌تواند بکند و همان موقع پیامبر اکرم به من فرمود که الان خداوند دشمن تو را کشت و شکر خدا را بگو. چگونگی شخصیت سیاسی. اجتماعی هارون الرشید نفر بعدی هارون است که یک تیپ متفاوت از هادی است. هارون از یک طرف یک شخص خیلی باهوش است. در خراجی و پول خرج کردن هم مثل پدرش مهدی است، داستان‌های هزار و یک شب و پول خرج کردن‌های او معروف است. به فلان شاعر چقدر داد و به فلان رقاصه چقدر داد و... چیزهایی که می‌گویند همین الان هم به نظر آدم نجومی می‌آید. طبیعی هم هست چون حکومت اینها روی بیش از نیمی از کره زمین چرخیده بود. این همه جا اگر قرار باشد خراج و باج بیاورند خیلی می‌شود. در دوره او هم زن‌ها قدرت دارند البته نه در حد دوره مهدی، چون خیزران خیلی زن پر قدرتی بوده است. در دوره او هم زبیده قدرت دارد ولی بیشتر قدرت در دست خود هارون است.

چگونگی دستگیری امام کاظم در بار اول این نقل از کتاب «عیون اخبار الرضا» است. در آنجا ابراهیم بن ابی البلاد نقل می‌کند که یکی از شیعیان به من خبر داد که شبی که امام موسی بن جعفر را در صبح آن دستگیر کردند من نزد وزیر یحیی بن خالد برمکی بودم. او به من گفت که شنیدم رشید نزد رسول خدا رفت، نزدیک قبر ایشان رفت و خطاب به رسول خدا گفت: «بابی انت و امری یا رسول الله اثنی اَعْتَزُّ الیک من امر قد عَظَمْتُ علیه» من از تو عذر می‌خواهم به خاطر کاری که عزم به آن کرده‌ام و می‌خواهم که موسی بن جعفر را بگیرم و حبس کنم چون می‌ترسم که او بین امت تو جنگی بیندازد که خون‌های آنها ریخته شود و بلافاصله دستور می‌دهد که فضل بن ربیع را در حالی که امام در مسجد پیامبر مشغول نماز هستند می‌گیرند و می‌آورند. در نقل شیخ طوسی و شیخ مفید با تعداد سندهای زیادی مسأله این‌طور نقل شده است که بعد از اینکه این حرف‌ها را زد و خواست که موسی بن جعفر را بگیرد، امام کاظم را گرفتند و دستور داد که دو چارپا را آماده کنند و روی هر کدام پوششی بگذارند که یک قبه مسطوره‌ای باشد و معلوم نباشد که در آن چیست سپس یکی از اینها را به سمت بصره و دیگری را هم به سمت کوفه فرستاد که راه‌های متفاوتی داشته است. دو کاروان به راه انداخت که معلوم نشود که امام موسی بن جعفر

در کدام یک از اینها است. امام را به سمت بصره فرستاد که اولین زندانی که امام را فرستاد در بصره بود. حداقل چیزی که از این نوع برخورد می‌شود فهمید این است که او می‌خواهد جلوی هر اقدام احتمالی را بگیرد و برای مردم معلوم نشود که کدام مجموعه حامل امام است. امام را به بصره می‌برند و به نوه منصور دوانیقی عیسی بن جعفر بن منصور می‌دهند و او امام را در آنجا حبس می‌کند. چیزی که در اینجا راجع به امام نقل شده این است که از سختی زیاد خود زندان نقل نکرده‌اند، گفتند: حبس انفرادی بوده و فقط دو بار در را باز می‌کردند و آن هم یا برای تطهیر بوده یا برای دادن غذا. ایشان را در جایی حبس کرده بودند که ظاهراً خانه کسی بوده که فضای لهو و لعب و منکرات بوده است. خود آن شخص می‌نویسد که در این مدت که او در اینجا بوده، او خیلی از آلودگی‌ها را شنیده است، معلوم است که امام را در فضای نحسی حبس کرده بودند. امام یک سال در آنجا حبس می‌مانند. هارون الرشید به حاکم نامه می‌نویسد که امام را بکش. جالب است که هیچ یک از اینها حاضر نیستند دست به این کار بزنند. علت چیست؟ از یک طرف ترس از اینکه اگر آدم این اقدام را انجام بدهد، این همه شیعه ایشان سابقه نداشته است، هر کس می‌خواست بکشد یواشکی می‌کشت. در حبس کشتن خیلی غیر عادی است. علاوه بر این خلفا در این موارد خیلی بر خودشان سخت نمی‌گرفتند. اگر کسی امام را می‌کشت، می‌گفت: بدون اجازه من کشته است، همان کاری که یزید در خصوص ابن زیاد کرد. به خاطر همین وقتی دستور قتل می‌آید، نوه منصور دوانیقی می‌رود و خواص و افراد مورد اعتمادش را جمع می‌کند. آنها به او می‌گویند: چنین کاری نکن و از این امر استعفا بده، طلب عفو کن و بگو من چنین کاری نمی‌توانم بکنم. عیسی به هارون الرشید گزارش می‌دهد که او خیلی وقت است که در حبس من است و من او را خیلی امتحان کرده‌ام، او فقط مشغول عبادت است و از عبادت هم هیچ خسته نمی‌شود و به دعا‌های او هم گوش کرده‌ام، نه علیه تو حرفی می‌زند و نه علیه من. حتی ما را در دعا‌هایش به بدی یاد نمی‌کند معلوم می‌شود که با ما هیچ مشکلی ندارد فقط برای خودش از خدا مغفرت و رحمت می‌خواهد و اگر می‌خواهی کسی را بفرست که او را از من بگیرد و گرنه من او را آزاد می‌کنم که برود چون او از نظر من مشکلی ندارد

و من شدیداً در فشار هستم و دیگر نمی‌توانم او را نگه دارم چون قصه، قصه حبس نیست، قصه قتل است. به دستور هارون، امام را از عیسی تحویل می‌گیرند. این‌طور نبوده که هارون دستور بدهد که نوه منصور را بکشند، در حکومت‌های ایلپاتی این‌طور نیست. او یک چیزی خواسته و این هم عذر می‌آورد و توضیح می‌دهد و استدلال می‌کند، برای همین کسی را می‌فرستد و او را پیش فضل بن ربیع می‌فرستند. در مرحله بعد هارون الرشید امام را برمی‌دارد و به شهر مرکزی خود می‌برد.

بار دومی که امام را حبس کردند، این بار هارون به سراغ یحیی بن خالد برمکی می‌آید. این را هم به دو سه شکل نقل می‌کنند. بعضی‌ها می‌گویند: هارون به پسر یحیی، فضل بن یحیی غضب کرده بود چون از او خواسته بود که امام موسی بن جعفر را بکشد و او حاضر به این کار نشده بود. غضب کرده بود و یحیی واسطه شد و گفت: مشکلی را که داری من برایت حل می‌کنم و به همین علت بعضی‌ها قائل هستند که عامل قتل امام کاظم، یحیی بن خالد برمکی است. با یحیی بن خالد صحبت می‌کند و از او می‌پرسد، آیا در مورد این مرد تدبیری نمی‌کنی؟ تدبیری که ما را از غم و غصه او نجات دهد. با اینکه در حبس است ولی او دائماً مشکل دارد و سعی می‌کند که او را بکشد و از طرف دیگر نمی‌خواهد که مستقیماً دستش به خون امام آلوده شود و این بی‌حیثیتی در جامعه برای او ایجاد شود. می‌دانید که بعد از شهادت امام حسین اینها سعی می‌کنند بدون مقدمه اقدام به قتل او را نکنند بخصوص افراد مرکزی را. شهید فخ را می‌کشند ولی خود اینها بودند که قیام کردند و لااقل به نظر می‌آید که درگیری را خود اینها شروع کردند. هر چند که چاره‌ای غیر از درگیری نداشتند ولی اقدام مسلحانه ابتدائاً از سوی حکومت برای اینها نبوده است. اینها امام موسی بن جعفر را بدون هیچ اقدام خارجی گرفتند و این برای اینها، هم در حکومت خودشان و هم در وجهه خارجی خیلی مسأله‌ساز است. در همین دوره حتی امویان در مناطقی مثل آندلس حکومت دارند. عباسیان هم خودشان را دائماً به خاندان پیغمبر می‌بستند و امام موسی بن جعفر را به عنوان بزرگان قوم قبول داشتند، اقدام به قتل آن هم بدون توجیه، از حیث سیاسی برای اینها سنگین است، او نمی‌خواهد این کار را بکند و در آخر می‌بینید که وقتی امام موسی بن جعفر را می‌کشند، جوری می‌کشند که خون به گردن هارون نیفتد و احساس کنند که او دخالتی نداشته است.

